

پارسه بزرگ آرامگاه کوروش بزرگ

عسی بهنام

استاد دانشگاه تهران

بدون شك آقای گدار این نظرا از نوشته‌های یونانیان نقل میکند (شاید از هرودوت) ولی باید متوجه بود که ماسازت‌ها در شمال قفقاز بودند نه در شمال شرق ایران و معلوم نیست چطور هرودوت این اشتباه را کرده و حتی رود «ارکس» را که این اقوام در شمال آن زندگی میکردند با رود «یاکسارت» یعنی آمودریا اشتباه کرده است. اصولاً بعضی از دانشمندان عقیده دارند که تمام کتاب هرودوت از خود هرودوت نیست و نویسندگان رومی در آن دخل و تصرفاتی کرده‌اند. آقای گدار باز از قول نویسندگان یونانی اضافه میکند: «این مقبره ساختمان کوچکی از سنگ است که قاعده آن تقریباً چهارگوش است و سقف آن بصورت خربشته است و روی سکوی هرمی شکلی ساخته شده است و بلندی سنگ‌چین‌های آن به نسبت بلندی قامت انسان است».

مطلبی که بانو «بدا گدار» در ضمن يك سخنرانی در سال ۱۹۴۳ ذکر نموده جالب‌تر است. وی میگوید: «آریستو بول وقتی بنا بر دستور اسکندر وارد آرامگاه کوروش شد» (آریستو بولوس تاریخ‌نویس اسکندر بود که همراه وی در لشکرکشی‌هایش میرفت). «این آرامگاه در باغ مشجری انبوه از درختان قرار داشت که مسافران در زیر سایه آن درختان استراحت میکردند و سپس برای ادای احترام به پادشاه درگذشته، خود را مهیا مینمودند، زیرا مردم ایران واقعاً بانی دودمان هخامنشی را از جان و دل «میرستیدند» و هنوز هم چوپانانی که گله‌های خود را در این ناحیه میچرانند هر وقت به این آرامگاه میرسند سه مرتبه گله خود را بدور آرامگاه میگردانند و شیرگوسفندشان را به دیوار آرامگاه مینمایند».

گفته آریستو بولوس هم مستقیماً بدست ما نرسیده است و بوسیله «آرین» و «استرابون» نقل شده و بصورت خلاصه‌ای درآمده است. بقیه ترجمه متن آن بقرار زیر است:

«... سپس اسکندر به شهر بازارگاد رسید که یکی از مکان‌های اقامت قدیمی شاهنشاهی بود. وی قبر کوروش را دیدن کرد. این آرامگاه عبارت بود از برج کوچکی که در میان باغ مشجری قرار داشت بطوری که تقریباً در میان درختان

کلمه پاسارگاد از واژه یونانی در زبان فرانسه گرفته شده. استاد بهرام فرموشی عقیده دارد که «گرد» به معنای شهر است و بنابراین ممکن است این شهر در قدیم «پارسه‌گرد» نام داشته است. امروز هم ما شهرهایی مانند اندوجرد در کرمان یا بروجرد و غیره در نقاط دیگر ایران داریم و آنطوری که استاد فرموشی شفاهاً به بنده گفتند واژه «گورود» در انتهای نام شهرهایی از روسیه مانند پتروگراد یا لنینگراد و غیره به همین معنی است. بنابراین اجازه بفرمایید که ما در این مقاله نام این شهر را که تاکنون چندین بار عوض شده «پارسه‌گرد» بخوانیم.

وقتی از اسفهان بطرف شیراز میرویم پس از دهکده دهبید روستای زیبای قادرآباد به چشم میخورد و سپس بعد از طی مسافت ده کیلومتر از قادرآباد و پیش از رسیدن به دهکده سرسبز سعادت‌آباد در طرف راست به جاده‌ای بر میخوریم که بطرف دشت مرغاب می‌رود. در اینجا از میان زمین‌های زراعتی عبور میکنیم تا به آبادی مادر سلیمان میرسیم و بناهای تاریخی «پارسه‌گرد» از همین محل شروع میشوند.

آقای استروناخ دانشمند باستان‌شناس انگلیسی در مجلد دوم مجله‌ای که بنام «ایران» بزبان انگلیسی در لندن چاپ میشود توضیح بسیار دقیقی از بناهای تاریخی «پارسه‌گرد» داده است.

در این توضیح یادآوری میشود که برای رسیدن به آبادی مادر سلیمان باید از رودخانه پلوار عبور کنیم و آرامگاه کوروش بزرگ در مغرب آبادی مادر سلیمان قرار دارد.

راجع به آرامگاه کوروش بزرگ تاکنون مطالب زیاد گفته شده است و حتی بسیاری از دانشمندان منکر این شده‌اند که این بنا آرامگاه کوروش بوده باشد.

آندره گدار در کتاب هنر ایران صفحه ۱۳۹ ترجمه دکتر حبیبی مینویسد: «هنگامی که کوروش در لشکرکشی بر علیه «ماسازت‌ها» در دشت‌های واقع در مشرق دریای خزر در سال ۵۲۹ پیش از میلاد درگذشت جنازه‌اش به بازارگاد آورده شد و او را در آرامگاهی که برای خود ساخته بود قرار دادند».



بالاراست - قسمتی از ستونهای یکی از کاخهای پارسه گرد پائین - بخشی از نقوش برجسته دیوار غربی کاخ مزبور چپ - نقش فرشته بالدار در پارسه گرد که اشتباهاً به عنوان نقش کودوش بزرگ وانمود شده است

پرتال جامع علوم انسانی

کرده‌اند. ولی بالاخره در این نمیتوان شکی داشت که اینها آن آرامگاه را دیده‌اند (و بدون تردید آنرا غارت کرده‌اند. چون این عادت یونانیان قدیم بود). استرابون از قول آریستو بولوس اضافه میکند: «در آنجا تختی وجود داشت» (از طلا که بدون شك سربازان اسکندر آنرا به چپاول برده‌اند) «ومیزی از طلا بود و روی میز جام‌هایی برای آشامیدن بود و یک تابوت زرین نیز قرار داشت». (این مطلب امکان دارد چون اگر تابوت از سنگ بود یا در محل باقی میماند یا اگر هم آنرا می‌شکستند لااقل قطعه‌های آنرا بیرون می‌بناختند و حال

مخفی شده بود. آرامگاه در قسمت پایین کاملاً از تخته سنگهای بزرگ بود و در قسمت بالا به خرپشته‌ای منتهی میگردد و مدخل آن بسیار باریک بود. آریستو بولوس داخل آرامگاه شد» (بنابردستور اسکندر).

اینجا هم نقطه استفهامی هست. مگر اسکندر خودش میترسید داخل آرامگاه شود که به آریستو بولوس دستور داد وارد آرامگاه شود؟ شکی نیست که اگر آریستو بولوس خودش راست گفته باشد (چون نویسندگان قدیم یونان بسیار دروغ‌ها گفته‌اند) لااقل آریین یا استرابون هم دروغ‌هایی به آن اضافه



ساختمان معروف به برج پارسه گرد که شباهت زیاد به کعبه زردشت در نقش رستم دارد و بعضی‌ها تصور کرده‌اند که آتشیگاهی بوده است

اینکه چنین قطعاتی اکنون در اطراف آرامگاه وجود ندارد. بنابراین باز هم باید بگوییم که سربازان اسکندر که تشنه طلا بودند و برای همین به ایران آمده بودند آنرا قطعه قطعه کردند و به غارت بردند. بقیه گفته آریستو بولوس بقرار زیر است: «و نیز تعدادی لباس و جواهرات با سنگ‌های قیمتی در آنجا وجود داشت». (آیا شما می‌توانید تصور کنید که جناب آریستو بولوس و سربازان اسکندر به این جواهرات نگاه‌های حسرت‌آمیز کردند ولی به آنها دست نزدند).

«آرین» از قول آریستو بولوس يك دروغ شاخ‌دار نقل میکند: «تمام این اشیاء در ملاقات اول آریستو بولوس در اینجا وجود داشت ولی بعداً مفقود شد و فقط تخت و تابوت بر جای مانده بود» (مقصود «آرین» این بود که اسکندر با لشکرش پس از دیدن آرامگاه کوروش به افغانستان و هندوستان رفتند و وقتی از آنجا مراجعت میکردند تا به بابل بروند دیدند که این اشیاء غارت شده‌است). «ولی تخت و تابوت هر دو را شکسته بودند و جسد را از تابوت زرین بیرون انداخته بودند». آریستو بولوس اضافه میکند: «این کار را نمیتوان به سائران آن ناحیه نسبت داد بلکه کار دزدانی بود که آنچه را میتوانستند ربوده بودند ولی تخت و تابوت زرین را نتوانسته بودند ببرند و آنرا شکسته بودند. بهر حال این دزدی هنگامی انجام گرفته بود که يك دسته نگهبانان دایماً در آنجا حضور داشتند و این نگهبانان مغبها بودند که روزی يك گوسفند برای معیشتان داده میشد و هر ماه نیز به آنها يك اسب میدادند». (مقصود جناب آریستو بولوس این است که این کار را همان ایرانیان با همدستی نگهبانان آرامگاه انجام داده‌اند و منطقیاً ممکن نیست که ایرانیان آن زمان که هنوز یادگار خوبی‌های کوروش فراموشان نشده بود چنین کاری را انجام داده باشند). باز به گفته آریستو بولوس ادامه میدهم «ولی عزیمت اسکندر بطرف هند موجب اختلال و اغتشاش در این ناحیه شده بود و در ضمن بدبختی‌های دیگر که اتفاق افتاد این عمل زشت نیز انجام گرفت».

بعد آریستو بولوس اضافه میکند: «در آن آرامگاه کتیبه‌ای بود که در آن نوشته شده بود «ای عابر... من کوروش هستم... شاهنشاهی را به پارس‌ها داده‌ام و بر آسیا حکومت کرده‌ام... پس به گور من چشم طمع نیانداز...» (نقل از استرابون ۱۵ - ۳ - ۲۷).

این فرمایشات جناب استرابون نقل از آریستو بولوس بسیار جالب است ولی در بعضی مطالب آن شك و تردید هم میتوان داشت زیرا اولاً تاریخ‌نویسان اسکندر همواره کوشش کرده‌اند ایرانیان را کوچک‌شان دهند و هنوز وقتی شام‌بیاحت به یونان می‌روید در جلگه ماراتن محلی را می‌بینید که مانند تپه‌ای برآمده است و بدروغ یا راست می‌گویند در اینجا

همان ۳۰۰ نفر که کذب‌زبانان پنج میلیون «باربار» (مقصود ما هستیم) کشته شدند و از آن دفاع نمودند مدفون‌اند. خوب بود ما هم یاش چنین رشته‌ای در تخت جمشید درست میکردیم و میگفتیم اینها همانهایی هستند که چند هفته خانه پدریشان را در برابر قشون اسکندر حفظ کردند و اسکندر پس از کشتن آنها پایتخت ایران ما را آتش زد... و غیره... ولی ما امروز مانند شاهنشاهمان بیشتر مایلیم که حتی با دشمنانمان مهربانی کنیم و عقده‌هایی برای بهم خوردن دوستی میان ما و ملل دیگر ایجاد ننماییم.

ملاحظه فرمایید که اسکندر که فقط برای کسب شهرت و طلا به ایران آمده بود از این محل عبور میکند و به این اشیاء قیمتی دست نمیزند ولی همینکه او می‌رود ایرانیان آنرا غارت میکنند در حالی که همین ایرانیان مدت دو سست سال همین آرامگاه را حفظ کردند و حتی در موقع حمله اعراب به ایران

برای حفظ احترام آن آرامگاه آنرا به عنوان قبر مادر سلیمان معرفی کردند.

اما چه نتیجه‌ای از این گفته استرابون میتوانیم بگیریم: اولین نتیجه این است که استرابون هم عقیده داشته است که این آرامگاه از کوروش بزرگ است. دوم اینکه اگر نقل قول از آریستوبولوس حقیقت داشته باشد بدون شك این آرامگاه از کوروش بوده است.

اما اینکه هرودوت میگوید کوروش بدست ماسازت‌ها در شمال شرقی ایران کشته شد قابل قبول نیست زیرا خود او در مکان دیگری ماسازت‌ها را در شمال قفقاز قرار میدهد. احتمالاً کوروش در جنگ با سکاها یا آنتهای که ما تورانیان میگوییم و فردوسی از آنها صحبت کرده است کشته شده است آنها ترك نبودند بلکه اقوامی هم‌تراز با پارس‌ها بودند که آنها هم به دنبال مراتع برای گوسفندها و اسب‌هایشان میگشتند و کوروش برای اینکه از هجوم آنها به ایران جلوگیری کند به دنبال آنها در صحراهای مشرق دریای خزر کشیده شد و بدون اینکه شکست بخورد کشته شد زیرا آنها با روش جنگ و گریز مقابل کوروش آمده بودند و چون در خود قدرت مقاومت نمیدیدند به قسمت‌های شمال‌تر آن صحراها گریختند و در دوران‌های بعد تحت نام‌های دیگری (مثلاً شاید تحت نام پارت‌ها) بالاخره وارد سرزمین ایران شدند و حکومت را در دست گرفتند.

مطلب دیگر اینکه اگر کوروش در شمال شرق ایران کشته شد احتمالاً جسد او را مومیایی کردند و به «پارسه‌گرد» آوردند و نظیر این کار را ما در بازرگ مشاهده میکنیم زیرا جسد مومیایی شده صاحب آن آرامگاه اکنون در موزه لنینگراد است. پروفیسور گیرشمن در صفحه ۱۳۲ ترجمه کتاب هنر ایران که اخیراً از زیر چاپ بیرون آمده میگوید: «هنر پاسارگاد

دنباله هنر مسجد سلیمان است ولی باین حال تفاوت زیاد میان دو برنامه ساختمانی در این دو اقامتگاه شاهی موجود است. فقط شهرت روزافزون کوروش بزرگ میتواند موجب این اختلاف باشد».

«مجموع ساختمان پاسارگاد روی فضایی بطول دو کیلومتر و نیم برپا گردیده است. کاخ‌های واقعی که با سنگ‌های تراشیده و نقوش برجسته ساخته شده است از زمانی است که کوروش بزرگ مالک کشور ماد و پارس گردید (۵۵۰ پیش از میلاد). در آن موقع پاسارگاد فقط دژ محکمی بود که پادشاه تابعان را در آن سکونت میکرد ولی بعداً به پایتخت شاهنشاهی مبدل گردید».

«اینطور بنظر میرسد که این کاخ‌های جدید که در دست ساخته شده‌اند و حصارهای اطراف آنها کشیده شده است بنا بر برنامه معینی ساخته شده باشد».

«دروازه اصلی کاخ کوروش در گوشه جنوب شرقی حصار پاسارگاد قرار داشته و عبارت بوده است از یک تالار که دو ردیف از چهارستون در زیر سقف آن پایدار بوده است. در طرفین دروازه‌های اصلی که در قسمت کم‌عرض حصار باز میشدند گاوهای بالدار عظیمی قرار داشتند. از دروازه‌های کم‌عرض تر که روی دیوارهای طویل قرار گرفته بودند فقط یک پایه سنگی باقی مانده و روی آن نقش برجسته فرشته بالدار را نشان داده‌اند که چهاربال دارد و لباس او از نوع لباس ایلامی‌هاست و تاج خاصی بر سر دارد که شبیه بتاج‌های رب‌النوع «هوروس» در مصر است. در ابتدای قرن نوزدهم هنوز کتیبه‌ای بالای این فرشته بالدار چنین خوانده میشد «من کوروش هخامنشی».

این مطالبی بود که آقای گیرشمن در کتاب هنر ایران

پروژه ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

آثار باقیمانده از آتشکده‌ای در پارسه‌گرد





آرامگاه کوروش در پارسه گرد

نپذیرفتند و جواب قانع کننده‌ای هم بمن ندادند و چون من برای ایشان احترام زیاد قائل هستم در این امر اصراری نوریتم. بهمین طریق مطلب دیگری راجع به جسد کوروش گفته‌اند که بهر طریق خالی از صحت است از نظر علمی و منطقی است و آن این است که گفته شده است که جسد کوروش در زیر خربشته بنا قرار داشته.

اسولاً این فرض برای شاهنشاهی مانند کوروش که پیشاپیش لشکرانش به جنگ میرفت توهین آمیز است که پس از مرگ از ترس اینکه جسدش را با اصطلاح گور بگور نکنند زیر خربشته آرامگاه با همسرش مخفی شود. در حالی که همانطور که در صفحات پیش گفتیم ملاحظه شد که یونانیان جسد کوروش را در محل خود دیده‌اند و حتی بقول خود آنها پس از مراجعتشان از هند استنباط کردند که جسد مفقود شده است و تا یونان ملاحظه شکسته شده است (جمله آخر را اینطور تعبیر کنید که سربازان اسکندر جسد را از زمین بردند و تابوت طلا را قطعه قطعه کردند و میان خود قسمت کردند).

بعلاوه کدام يك از شاهنشاهان هخامنشی چنین کاری در مورد آرامگاهشان کرده‌اند که کوروش نخستین آنها باشد. ما آرامگاه تمام پادشاهان هخامنشی حتی آخرین آنها داریوش سوم را می‌شناسیم و می‌بینیم که تابوت‌های سنگی آنها هنوز برجاست و در بالای آرامگاه‌هایشان مخفی گاهی وجود ندارد. بنابراین باید این فرضیه را بکلی باطل تلقی کرد.

راجع به آرامگاه کوروش باز هم مطالبی هست که میتواند گفته شود ولی من ترجیح میدهم بجای آن تعدادی از عکس‌هایی را که در کتاب مجله «ایران» بوسیله دانشمند محترم آقای «استروناخ» تهیه شده به خوانندگان ایرانی این مجله نشان دهم و بنابراین مطلب را با همین مختصر پایان میدهم.

نوشته است ولی من شخصاً مدت يك هفته این سنگ را در محل خود بررسی نمودم و به این نتیجه رسیدم که امکان نداشته است که کتیبه‌ای بالای این سنگ وجود داشته باشد. بنظر من اینطور رسید که یکی از مسافران انگلیسی در قرن ۱۸ این محل را بازدید کرده است و کتیبه‌ای را که هنوز روی یکی از جزرهای سنگی در این محل بخط میخی موجود است در کتابی که منتشر نموده نقاشی کرده است و ضمناً فرشته بالدار را هم که روی جزر دیگری بوده رسم نموده است. دانشمند دیگری که هیچ وقت به ایران مسافرت نکرده و «دوبو» نام دارد و فرانسوی است کتاب آن نویسنده انگلیسی را خوانده و معلوم نیست بچه علت در کتاب خود آن کتیبه را بالای آن فرشته بالدار قرار داده است. بعداً دیگران کتاب دوبو را خوانده‌اند و وقتی به پاسارگاد آمده‌اند دیده‌اند که آن کتیبه بالای آن فرشته نیست و بعضی بدخواهان گفتند که پروفور هر تفلد که مدت بیست سال در این نواحی به تحقیق میبرد اذیت آنرا رفته است. اکنون شما هم میتوانید به پاسارگاد مسافرت کنید و بالای این سنگ بروید و آنرا کاملاً بررسی کنید و استنباط خواهید کرد که امکان نداشته است قطعه سنگی از آنرا جدا کرده باشند.

بعلاوه دلایل منطقی نیز این مطلب را تأیید میکند: یکی اینکه با چه وسیله این قطعه سنگ را که قطر آن زیاد است شکسته‌اند. دیگر اینکه این کتیبه به چه درد هر تفلد یا شخص دیگر میخورده است و بالاخره اگر خدای ناکرده پروفور هر تفلد چنین قطعه سنگی را ربوده باشد و بوسیله‌ای به خارج ایران برده باشد اکنون که او به دنیای دیگر رفته باید آن قطعه سنگ را در گوشه‌ای از جهان بدست بیاوریم و بفرض اینکه آنرا پیدا کردیم چه ارزشی خواهد داشت. من این مطلب را به آقای گیرشمن گفتم ولی ایشان